

نقش معین‌الدین پروانه در گسترش عرفان ایرانی در منطقه آناتولی

نادره جلالی*

چکیده: معین‌الدین سلیمان بن مهدب‌الدین علی دیلمی مشهور به پروانه، از رجال ایرانی قرن هفتم هجری است که در دوران سلاجقه روم به منصب وزارت رسید. او مردی مدبّر و دانش‌دوست بود و به دانشمندان و فرزاتگان عصر خود مانند مولانا جلال‌الدین رومی، فخرالدین عراقی و صدرالدین قونبوی احترام می‌گذاشت. او با برداشت‌های دوران‌دیشانه خویش از مسایل علمی و فرهنگی نقش مهمی در زمینه سیاست و گسترش عرفان ایرانی در آناتولی ایفا کرد. در این مقال، ارتباط وی با مشایخ و بزرگان و عرفای معروف ایرانی مهاجر به آناتولی چون مولانا جلال‌الدین رومی و فخرالدین عراقی و خدمات فرهنگی - اجتماعی وی در آناتولی مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه: عرفان، تصوّف، آناتولی، سلاجقه.

ورود ترکان به صحنه سیاسی ایران که از دوره حکومت معتصم خلیفه عباسی با حضور در نیروی نظامی آغاز شد، کم‌کم بدانجا رسید که به تشکیل سلسله‌هایی در تاریخ ایران انجامید و نقشی مؤثر و بارز در گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی به یادگار گذاشت. آنان برای اداره این قلمرو، از دبیران و وزیران ایرانی که از دیرباز با آیین کشورداری آشنایی

داشتند، بهره جستند و از دانش آنان در استقرار دولت و انتظام امور استفاده کردند. ایلغار مغول در قرن هفتم هجری نابسامانی‌ها و قتل و غارت‌هایی را در پی داشت که شرح آن به تفصیل در کتب تاریخی ایران آن عصر آمده است. در این فاجعه، جامعه، جامعه ایرانی و اندیشمندانش آسیب فراوان دیدند، لذا هر کدام از آنان نظر خاصی نسبت به این هجوم داشته و برای مقابله با آن راهکاری را برگزیدند. عده‌ای چون خواجه نصیرالدین طوسی ایستادگی در برابر مغولان را «آب در هاون کوبیدن دانسته و تن به قضا دادند»^۱ برخی همچون شیخ نجم‌الدین کبری در شهر خویش (خوارزم) ماندند تا جان به جان‌آفرین تسلیم کردند.^۲ نجم دایه نیز در ایلغار مغول فرار را بر قرار ترجیح داد، زیرا «امیدی نداشت که شب دیجور این فتنه و بلا را صبح عافیتی بدمد»^۳، پس راه مهاجرت برگزید.

به هر ترتیب، این اندیشمندان و بزرگان فرهنگ ایرانی در آن ایام دهستانک، به آناتولی و دیگر مناطقی که اوضاع سیاسی آرامی داشتند و امنیت در آنجاها برقرار بود، مهاجرت کردند و به دربار سلاجقه روم از جمله علاء‌الدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو پناهنده شدند. از این رو، این مهاجرت‌ها از جمله عوامل انتشار و حفظ میراث فرهنگ ایرانی و زبان فارسی و تمدن اسلامی به شمار می‌رود. چون این مهاجران بیشترشان صوفیان و عارفان بودند، آثار فارسی منتشره در آن بلاد از آن پس غالباً رنگ عرفان به خود گرفت و تصوف بعدها خصوصاً در طریقت مولویه در آسیای صغیر گسترش یافت. بنابراین قرن هفتم هجری در آناتولی قرن پیشرفت و توسعه تصوف بود. تسامح و تساهل فرمانروایان سلاجقه روم و روی‌آوری مغولان به دین اسلام به رواج اینگونه عقاید عرفانی دامن زد. به علت همین توجه و رونق فرقه‌های گوناگون تصوف بود که دودمان مولوی، نجم دایه، سعیدالدین سعید فرغانی (ف: ۶۷۸ق) شارح قصیده تائیه ابن

۱. طباطبایی، سید جواد: ص ۱۶۳.

۲. برای اطلاع بیشتر نک. به: مستوفی، حمدالله: ص ۶۶۹؛ جامی، عبدالرحمن: ص ۴۲۶.

۳. رازی، نجم‌الدین: صص ۱۸.

فارض، سیف‌الدین فرغانی، فخرالدین عراقی و اوحدالدین کرمانی و... به آسیای صغیر رفتند.^۱ در این بین، وزرای ایرانی که به دربار سلاجقه نفوذ یافتند، علاوه بر آنکه در کارهای سیاسی موفقیت کسب کردند، توانستند نقشی ماندگار در نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در قلمرو آسیای صغیر از خود به یادگار گذارند.

معین‌الدین سلیمان بن مهدب‌الدین علی دیلمی، مشهور به پروانه، از رجال قرن هفتم هجری، یکی از همین وزرای ایرانی بود که نقش مهمی در مسایل سیاسی و عرفانی آناتولی از خود برجای گذاشت. پدرش از نواب غیاث‌الدین کیخسرو دوم بود که بعد از شکست وی در نبرد کوسه طاغ (۶۴۰ق)، نزد بایجو حکمران مغول رفت و با او قرارداد صلح بست. درباره تاریخ تولد و محل ولادت معین‌الدین سلیمان اطلاع چندانی در دست نیست. همین قدر می‌دانیم وی قبل از ورود به دربار سلاجقه، مدتی حاکم توقات و ارزجان بوده و بایجو به او توجه داشته است. با جلوس رکن‌الدین قلیچ‌ارسلان چهارم بر تخت سلطنت، منصب پروانگی^۲ یافت (۶۵۴ق) و به سرکوبی مخالفان پرداخت و در واقع همه‌کاره سلجوقیان روم شد. پروانه در دوره حکومت اباقا ایلخان مغول سیمت نایب‌السلطنگی یافت. سپس سینوپ را فتح کرد، رکن‌الدین قلیچ‌ارسلان را کشت و غیاث‌الدین کیخسرو سوم را که خردسال بود، بر تخت نشانند و خود قدرت را در دست گرفت و با جلب اعتماد مغولان توانست تا حدودی از استقلال سیاسی برخوردار شود.

پرتال جامع علوم انسانی

۱. ریاحی، محمدامین: ص ۱۵.

۲. پروانه: واژه‌ای فارسی به معنای حکم، فرمان، اجازه، نشان، از اسناد دیوانی، کاربرد گسترده پروانه را باید از دوره سلاجقه و به ویژه سلاجقه روم دانست، زیرا به استثنای خوارزمی، از نویسندگان قرن چهارم هجری، در هیچ‌یک از منابع تاریخی پیش از سلاجقه نشانی از کاربرد آن در دست نیست. در دوره سلاجقه بزرگ لفظ پروانه بر فرمان‌های شاه درباره امور مهم ولایات، اعطای اقطاع و صلح‌های اطلاق می‌شد که به دیوان و خزانه ارسال شده بود. در میان سلاجقه روم لفظ پروانه بر یکی از چهار منصب مهم حکومتی اطلاق و کلیه امور مملکتی زیر نظر پروانه اداره می‌شد. پروانه در بسیاری از لشکرکشی‌ها شرکت می‌کرد و گاه فرماندهی را نیز به عهده داشت.

برای اطلاعات بیشتر نک. به: دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، ص ۵۷۰-۵۷۱.

او در واقع با روابط مناسبی که در ظاهر با مغولان برقرار کرد، توانست در امور داخلی آناتولی دخالت نماید و فرهنگ و سنن و سیاست ایرانی را در منطقه نفوذ دهد و از همه مهمتر، برای مدتی آناتولی را از ناامنی و غارت و چپاول مغولان مصون نگه دارد. اما بعد به دنبال تغییر سیاست مغولان در سرزمین روم، از آنان رنجید. چندی بعد به نوشته منابع عربی و کتاب «مختصر سلجوق‌نامه»، ملک ظاهر بیبرس، معروف به بندقدار، به تحریک و با اطلاع وی به آناتولی رفت.^۱ اگرچه برخی منابع چون «حوادث‌الجامعه و التجارب‌الناقعه فی المانته السابعة»^۲ براین عقیده‌اند که بیبرس برای کشتن معین‌الدین به آناتولی آمده بود.

به هر ترتیب، پس از بازگشت بیبرس به مصر، اباقا از اتحاد پروانه با او بر ضد مغولان مطلع شد. از این رو، بعد از واقعه ابلستان (۶۷۵ق) و شکست مغولان، او را در آلاطاغ محاکمه کرد و به قتل رساند.

لازم به ذکر است در کارنامه زندگی این وزیر ایرانی که شرح زندگی سیاسی اش در کتب تاریخی عصر سلاجقه مانند مسامرة‌الاجبار، سلجوق‌نامه ابن بی‌بی، تاریخ آل سلجوق در آناتولی و ... تقریباً به تفصیل آمده است، اقداماتی نیز در زمینه گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در منطقه آناتولی به چشم می‌خورد.

با نگاهی به متون تاریخی - ادبی به جا مانده از آن دوران، می‌توان دریافت معین‌الدین پروانه از جمله شخصیت‌های ممتازی بود که در زمان وزارت خود با برداشت‌های دوراندیشانه خویش از مسایل علمی و فرهنگی، اقداماتی انجام داد. در این مقال، ارتباط وی با مشایخ و بزرگان و عرفای معروف ایرانی مهاجر به آناتولی چون مولانا جلال‌الدین بلخی و فخرالدین عراقی و خدمات فرهنگی - اجتماعی وی در آناتولی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

معین‌الدین پروانه مردی مدبّر و دانش‌دوست بود، از اهل علم و ادب و هنر حمایت می‌کرد و به دانشمندان و فرزندان عصر خود چون مولانا جلال‌الدین بلخی، قطب‌الدین

۱. ابن بی‌بی: ص ۳۱۸-۳۱۷.

۲. ابن فوطی، ابوالفضل (۱۳۸۱): ص ۲۳۲.

شیرازی، فخرالدین عراقی و صدرالدین قونیوی احترام می‌گذاشت و تا آنجا که می‌توانست درخواست‌های آنان را اجابت می‌کرد. ابن فوطی در کتاب معجم‌اللقاب درباره‌ی وی می‌نویسد:

...بخشنده‌ای دهنده و پیشوایی حلیم بود... وی دوستدار دانشمندان صوفیه بود و او را خیرات فراوان است. شیخ مظهرالدین مطهر بن سیف‌الدین بانخزری با گروهی از یاران خود آهنگ او کرد و با ایشان در کنار او فرود آمد. و از خوی‌های پسندیده‌ی او این است که به امیران شام نوشت کشور روم را به ایشان بازگرداند.^۱

همو بود که قاضی نورالدین ینبوعی را به تربیت سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی گماشت. بر اثر همین تعلیم و تربیت و مصاحبت افرادی مانند معین‌الدین بود که این پادشاه سلجوقی که خود اهل فضل و ادب بود، درگاهش مأمنی امن برای پناهندگان شد و قونیه به عنوان یک مرکز درخشان فرهنگ و ادب ایران پُر آوازه گردید.^۲ از این رو، باید گفت سلطان غیاث‌الدین کیخسرو و معین‌الدین توأمان در پاسداری و اشاعه فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. کتابخانه همین سلطان سلجوقی را باید در زمره یکی از کتابخانه‌های مهمی برشمرد که بسیاری از کتاب‌های ارزشمند امروزی در کتابخانه نورعثمانیه، بجا مانده میراث آن کتابخانه عظیم است.

اما فتح باب ارتباط این وزیر صوفی مشرب علاء‌الدین کیقباد را با خاندان مولانا و بزرگان عرفان باید با بهاء‌ولد، پدر مولانا دانست. زیرا پروانه با شنیدن آوازه فضل و تقوای بهاء‌ولد بود که طالب دیدارش شد،^۳ بعد در زمره مریدان مولانا جلال‌الدین بلخی درآمد و به جهت آشنایی و ارتباط مرید و مرادی با او نیز شهرت یافت. بی‌تردید همین ارتباط و جذبه‌های رفتاری مولانا بود که بر روی پروانه تأثیر گذاشت. گواه این مدعا یکی از جلسات دیدار وی با مولانا است که پروانه در آن جلسه، برخلاف گذشته، مدتی برای

۱. ابن فوطی، ابوالفضل (۱۳۵۹ / ۱۹۴۰م). ج ۲، ص ۶۶۶؛ عراقی، شیخ فخرالدین (۱۳۳۸): دیباجه، ص ۲۹.

۲. برای اطلاع بیشتر نک. آتسرای، کریم‌الدین: ص ۸۸. ۳. مولانا جلال‌الدین رومی (۱۳۳۵): ص ۱۰.

دیدن مولانا منتظر می ماند. تلخی این تأخیر و انتظار آنچنان تأثیری روی پروانه گذاشت که گفت:

مولانا مشغول بود و روی نمود تا دیری مرا در انتظار رها کرد تا من بدانم که اگر مسلمانان را و نیکان را چون بر در من بیایند و منتظرشان بگذارم و زود راه ندهم. چنین صعب است و دشوار. مولانا تلخی آن را به من چشاند و مرا تأدیب کرد تا با دیگران چنین نکنم.^۱

کتاب مناقب‌العارفین تألیف افلاکی سند معتبری در زمینه این ارتباط و تأثیرپذیری پروانه از مولانا به شمار می‌رود. مولانا به گفته افلاکی خود به تأثیری که روی پروانه داشته، معترف است. زیرا هنگامی که در مجلسی یارانش راجع به عدل و داد معین‌الدین و امنیت زمان او صحبت می‌کنند، وی می‌گوید:

یاران راست می‌گویند و آنچه می‌گویند صد چندان است... این صفات و محاسنی که درباره وی برشمردید. همه بدان جهت بود که ما در کنار او هستیم و اگر نبودیم، او هم چنین نبود.^۲

از آنجا که پروانه به مولانا ارادت خاصی داشت، غالباً در مجالس سماع و مدرسه وی حضور می‌یافت، به سخنان وی گوش می‌سپرد، فایده‌ها می‌برد و طریقه ذکر را می‌پرسید. پروانه نیز مجلس سماع جهت مولانا و یارانش ترتیب می‌داد. چنانکه برخی از غزلیات مولانا به مناسبت همین مجالس پر شور او به نظم آمده است.^۳ مولانا نیز در مواقع ضروری به پروانه نامه می‌نوشت. قسمتی از کتاب ارزشمند فیه مافیه که مخلصی از مجالس مولانا است، خطاب به پروانه است. فیه ما فیه به لحاظ شناخت جهان عرفان

۱. مولانا جلال‌الدین رومی (۱۳۶۹): ص ۳۷؛ مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان، ص ۶۲.

۲. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۱، ص ۱۲۲، ۹۹، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲؛ مولانا جلال‌الدین رومی (۱۳۶۹): ص ۲۴۰؛ زرین‌کوب، عبدالحسین: ص ۲۹۳.

۳. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۱، صص ۱۲۲، ۹۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴؛ مولانا جلال‌الدین رومی (۱۳۶۹): ص ۲۴۰؛ زرین‌کوب، عبدالحسین: ص ۲۹۳.

از دیدگاه این عارف بزرگ و اطلاعاتی که دربارهٔ طریقت‌های مختلف در آسیای صغیر به ویژه مولویه می‌دهد، حایز اهمیت است. اولین بحث مولانا در فیه مافیہ با نام معین‌الدین پروانه و موضوع حملهٔ مغول آغاز می‌گردد. او پروانه را به خاطر ارتباط و سازش با مغولان سرزنش و از اینکه مغولان بر حکومت سلاجقهٔ روم تسلط یافته‌اند، ابراز نگرانی می‌کند و از آنکه مغولان در پی حمله به شامات و مصراند، خشمگین است. بنابراین خطاب به پروانه می‌نویسد:

من این را به امیر پروانه برای آن گفتم که تو اول سرِ مسلمانی شدی که خود را فداکنم و عقل و تدبیر و رأی خود را برای بقای اسلام و کثرت اهل اسلام فداکنم تا اسلام بماند. و چون اعتماد بر رأی خود کردی و حق را ندیدی و همه را از حق ندانستی، پس حق تعالی عین آن سبب را و سعی را سبب نقص اسلام کرد که تو با تانار یکی شده‌ای و یاری می‌دهی تا شامیان و مصریان را فنا کنی و ولایت اسلام را خراب کنی... پس در این حالت، روی به خدای آور که محلّ خوف است و صدقه‌ها ده که تا تو را از این حالت بد که خوف است برهاند و ... از او اومید مبر... و تضرع کن که او قادر است که از آن طاعت معصیت پیدا کرد، از این معصیت طاعت پیدا کند و تو را از این پشیمانی دهد و اسبابی پیش آرد که تو باز در کثرتِ مسلمانی کوشی و قوتِ مسلمانی باشی.^۱

گرایش پروانه به سوی ممالیک مصر را با توجه به آنکه مولانا نظر مساعدی نسبت به مغولان نداشت، می‌توان ناشی از تأثیرپذیری وی از مولانا برشمرد و آن را از لابلای متون عرفانی و ادبی به طور مستقیم یا غیر مستقیم دریافت. از فحوای نامه‌ها نیز چنین پیدا است که مولانا آشکارا پروانه را بر ضدّ مغولان بر می‌انگیخته و برای وی دعاها می‌کرده و می‌فرموده:

در پیشانی معین‌الدین پروانه نوری هست سلیمانی که اگر آهنگ کند، مُلک مغرب و مشرق را فرو گیرد، پرسیدند که عجب، آن نور چه نوری است؟ فرمود که نورِ عشقِ ما است.^۲

۲. الاکلی، شمس‌الدین: ج ۱، ص ۲۱۸.

۱. مولانا جلال‌الدین رومی (۱۲۶۹): ص ۴ و بعد.

چون یاران مولانا این خبر را به گوش پروانه رساندند، او برای مولانا شکرانه‌ها فرستاد و سجده شکر بجای آورد.

با نگاهی به کتاب مناقب‌العارفین افلاکی نمونه‌های زیادی از این تأثیرپذیری و قبولی شفاعت و پیام بزرگان از سوی پروانه و پذیرش و به کارگیری نصایح آنان را می‌توان مشاهده کرد که در اینجا به ذکر پاره‌ای از آنها بسنده می‌شود. در یکی از این نامه‌ها مولانا شفاعت کسی را که مرتکب قتل شده و در خانه یکی از مریدانش پناه گرفته بود، کرد. پروانه در جواب نوشت:

این قضیه به قضایای دیگر نمی‌ماند، حکایت خون است. حضرت مولانا در جواب فرمود که، آخر خونی را ولد عزرائیل می‌گویند، اگر خون نکند و مردم را نکشد، پس چه کند؟ پروانه به غایت خوش شده، فرمود تا آزادش کردند و خصمان را خشنود کرده، خونبها داد.^۱

اثر گفته‌های مولانا بر روی پروانه تا بدانجا بود که چون در قونیه واقعه هولناکی پیش آمد، مولانا نامه‌ای به خواست سلطان ولد به پروانه نوشت. پروانه با دیدن نامه و بوسیدن آن، خواسته مولانا را که در واقع خواسته مردم قونیه بود، عملی کرد.^۲ از صلاح‌الدین ملطی نیز نقل است مولانا در روز ده دوازده نامه به پروانه و دیگران می‌نوشت و در دورد مساکین و اهل حاجات را دوا می‌کرد.^۳

معین‌الدین پروانه می‌خواست که ولد تاج وزیر را در قونیه قاضی کند... گفت: به سه شرط منصب قضا را قبول می‌کنم. شرط اول آنکه ریاب را از میان خلق برگیری... پروانه جواب داد... ریاب را نتوانم برداشتن که وضع پادشاهی (مولوی) بس بزرگ است. از آن سبب به قضا رضا نداد. چون این حکایت به سمع مولانا رسید، فرمود: زهی ریاب مبارک، ولله الحمد که ریاب دستگیر او شد و او را از چنگ قضا رها کنید.^۴

همچنان در خانه پروانه سماع عظیم بود، حضرت مولانا شورهای بی نهایت فرمود،

۳. همان، ص ۳۵۵.

۲. همان، ص ۲۱۷.

۱. افلاکی، شمس‌الدین: ص ۱۵۵.

۴. همان، ص ۴۵۵.

مگر سید شرف‌الدین با پروانه به گوشه‌ای رفته به مساوی مشغول شد و او از سرِ ضرورت می‌شنید، مولانا فی الحال این غزل را فرمود:

هذیان که گفت دشمن به درون دل شنیدم

پی من تصویری را که بکرد هم بدیدم

سگ او گزید پایم بنمود بس جفایم

نگرم چو سگ من او را لبِ خویش را گزیدم

چو به رازهای مردان بر رسیده‌ام چو مردان

چه بدین تفاخر آم که به راز او رسیدم

در حال پروانه سر نهاده استغفار کرد و دیگر سید شرف‌الدین را رو نداد.^۱ در رساله سپهسالار که فریدون سپهسالار آن را پیش از سال ۷۲۱ ق / ۱۳۱۲ م تألیف کرده، نیز از معین‌الدین پروانه یاد شده است.^۲

مولانا در سال ۶۷۲ هجری درگذشت. پروانه با از دست دادن پیر و مراد خود و تأثیراتی که از او گرفته بود، علی‌رغم تمام دل‌مشغولی‌های سیاسی همچنان به عرفان و تصوف ایرانی عشق می‌ورزید و از احترام به بزرگان علم و ادب و عرفان ایرانی فروگذار نبود و از راه و رسم وی و مولویان دست برنداشت. از این رو، با مرگ مولانا، علم‌الدین قیصر از اکابر قونیه را در ساخت بنایی برای مقبره مولانا یاری داد و مبلغ ۸۰۰۰۰ درهم فرستاد و ۵۰۰۰۰ دیگر نیز برایش حواله کرد. گرجی خاتون همسر پروانه نیز در انجام این امر کمک مالی نمود. افلاکی این بانو را از جمله محبتان خالص و مرید خاص خاندان مولانا می‌خواند که دایم در آتش شوق مولانا می‌سوخت و مولانا او را «فرزند» خطاب می‌کرد. مشهور است زمانی چون گرجی خاتون از پروانه درخواست طلاق کرد، پروانه برای چاره‌جویی نزد مولانا آمد و مولانا مانع از این جدایی شد.

پروانه پس از مولانا در زمره مریدان سلطان ولد درآمد. او در شهر قیساریه مدرسه بزرگ و معتبری برای او ساخت و مدرسان بزرگی برای آن معین کرد. از جمله آنان

۱. افلاکی، شمس‌الدین: ص ۳۳۹-۳۴۰.

۲. سپهسالار، فریدون: ص ۸۶-۸۷.

قطب‌الدین شیرازی (ریاضی‌دان و منجم و فیلسوف) بود که به مولانا ارادت داشت و به او احترام می‌گذاشت.^۱ با مهاجرت فخرالدین عراقی به آناتولی، پروانه نیز در زمرة مریدان وی درآمد و اعتقادی خاص به او پیدا کرد. از این رو، بارها به شیخ می‌گفت که موضعی انتخاب کن تا محل اقامتی بسازیم، اما شیخ تمرد می‌کرد. سرانجام پروانه برای وی خانقاهی در توقات ساخت.^۲

بر اساس گفته افلاکی، عراقی پس از ورود به آسیای صغیر چون مورد نظر مولانا قرار گرفت، معین‌الدین با اجازت آن حضرت، شیخ فخرالدین را به جانب توقات دعوت کرد. میزان ارادت پروانه به شیخ تا بدان حد بود که اگر یک روز معین‌الدین به خدمت شیخ نمی‌رسید، آن روز را جزو روزهای عمر خود به حساب نمی‌آورد. در مقدمه دیوان عراقی مطالبی پیرامون میزان ارتباط میان آن دو وجود دارد.^۳

چنان که گذشت پروانه، اعتقادی تام به شیخ داشت. بنابراین چون دریافت اباقا قصد کشتن وی را کرده، شب به خدمت شیخ رفت و کیسه‌ای پر از جواهر قیمتی را که در طول حیات خود بدست آورده بود، به شیخ داد. شیخ با دیدن پروانه دیده‌اش پر آب شد و معین‌الدین نیز بگریست و به شیخ وصیت کرد که اگر فرزندش که در مصر در اسارت بیبرس است آزاد شد و روزی به آناتولی آمد، سعی کند او را برای همیشه نزد خود نگه دارد و خرقة ببوشاند و نگذارد او به طرف حکومت تمایل پیدا کند و این کیسه را به او بدهد. و اگر او آزاد نشد، شیخ آن را هر طور که خود صلاح می‌داند به مصرف رساند. ظاهراً مدتی گذشت و از پسر معین‌الدین خبری نشد. چون عوامل سلطان در پی آن نزد عراقی رفتند، او از دادن آن خودداری ورزید. ولی بعد روزی خود نزد سلطان رفت و کیسه را به او داد. سلطان با دیدن آن همه جواهر متحیر شد. عراقی نیز مطالبی به سلطان بیان کرد که سبب گریستن وی شد. از این رو سلطان به دنبال تغییر حالت روحی خود، دستور آزادی پسر پروانه را صادر کرد و به شیخ هم لقب شیخ‌الشيوخ مصر داد.^۴

۱. فروزانفر، بدیع‌الزمان: ص ۱۲۱. ۲. عراقی، شیخ فخرالدین (۱۳۳۸): مقدمه، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۲۶. ۴. همان (۱۳۸۱)، ص ۶۲-۵۹.

پروانه در زمینه عرفان نیز شاگرد صدرالدین قونوی، عارف و فیلسوف معروف بود^۱ و به نوشته افلاکی، پروانه مقرری وی را بیشتر از مولوی می‌داد.^۲

پروانه، چنان که گذشت، به مسئله تعلیم و تربیت و مسایل اجتماعی و عرفانی اهمیت می‌داد. از این رو برای تأمین آسایش و راحتی مردم به ساختن بناهای مختلفی مانند مدرسه، زاویه، بیمارستان و کاروانسرا پرداخت.^۳ او مدرسه‌ای در قیصریه ساخت و قطب‌الدین شیرازی را به مدرسی آنجا گمارد.^۴ سلطان ولد نیز هنگام گشایش مدرسه خطابه‌ای خواند.

پس از فتح سینوپ، چون سلطان رکن‌الدین سلجوقی این شهر را در مقابل خدمات پروانه به وی واگذار کرد، او نیز در آنجا مدرسه علاء‌الدین (۶۳۳ق) و مسجدی در سال ۶۴۴هـ ساخت. در وسط این مسجد برکه آبی وجود داشت و بر فراز آن قبه‌ای زده شده بود که روی چهار پایه قرار گرفته و با هر یک از پایه‌ها دو ستون رُخامی نیز کار گذاشته بودند، و بر فراز قبه مجلسی بود که به وسیله پله چوبین به آن می‌رفتند، این قبه را پروانه بنا گذاشته بود و نماز جمعه را بر فراز آن بجای می‌آورد.^۵ پروانه، مسجدی هم در سال ۶۶۳هـ در مرزیفون بنا کرد. دورق‌خان را در نزدیکی ملتقای دو رود گوگ ایرماق و قزل ایرماق ساخت. ظاهراً بیمارستانی نیز در توقات در سال ۶۷۴ق احداث کرد.^۶ معین‌الدین ظاهراً بعد از سال ۶۶۹ق / ۱۲۷۰م در توقات نیز مدرسه‌ای ساخت که آرامگاهش در شمال آن مدرسه واقع است و ده صندوقچه از خاندان وی نیز در آنجا قرار دارد.^۷ به نوشته اسماعیل حقی اوزون چارشیلی به مدرسه کبود (گوگ مدرسه) مدرسه پروانه هم می‌گفتند. پروانه در قونیه نیز خانقاهی داشت که تاج‌الدین اردبیلی

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر: ص ۱۴۱.

۲. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. سلیم، غلامرضا: ص ۲۶۴، ۱۷۲.

۴. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۲، ص ۸۱۴، ۸۱۱.

۵. لاهیجانی، م - م: ص ۲۰۷، لویس، فرانکلین دین: ص ۳۷۸.

۶. بازورث، دارلی دران و...: ص ۱۸۴.

۷. دایرة‌المعارف ترک. ذیل مدرسه توقات.

شیخ آن بود.^۱ این تاج‌الدین علی بن عبدالله شافعی اردبیلی ظاهراً هموست که قسمتی از جامع‌الاصول را نزد علامه قطب‌الدین شیرازی قرائت کرده بوده است.^۲ دانشمندان آن عصر مانند سعیدالدین سعید فرغانی، از دانشمندان آن عصر، نیز بر اثر تلاش‌های پروانه و از سر ارادت به وی، کتاب مشارق‌الدرداری الزهر فی کشف حقائق نظم‌الدرر یا شرح قصیده تائیه ابن فارض خود را در سال ۶۵۶ ق / ۱۲۵۷ م به نام وی به رشته تحریر درآورد.^۳ به روایت دیگر سعیدالدین سعید فرغانی از مریدان صدرالدین قونیوی بوده و شرح قصیده تائیه ابن فارض را در حضور صدرالدین و پروانه خوانده و مورد تحسین آنها قرار گرفته است.^۴

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که خاندان مولانا از حمایت‌های مادی و معنوی معین‌الدین پروانه و خانواده‌اش، بخصوص بانوان آن بهره‌مند بودند و با این حمایت و پشتیبانی بود که بسیاری از مخالفت‌های دشمنان را خنثی می‌کردند و در پیشرفت کار طریقت مؤثر بودند. برای نمونه گرجی خاتون از مهمترین و کارسازترین مریدان وی بود. داماد نیز پروانه که افلاکی او را «صدرعالی مولانا مجدالدین اتابک» می‌نامد و صاحب مدرسه اتابکیه بوده، از مریدان مولانا بوده و از وی برای تدریس دعوت می‌کرده است. گوماج خاتون، دختر معین‌الدین پروانه هم از مریدان وی بوده که در موارد مقتضی هدایای فراوانی برای مدرسه مولانا می‌فرستاده است. او گاه در مجلس سماعی که مولانا ترتیب می‌داد، حضور می‌یافت و از کرامات وی بهره‌مند می‌شد.^۵ عین‌الحیات دختر دیگر پروانه نیز با خانواده مولانا بخصوص فاطمه خاتون دوستی و معاشرت داشت و به اتفاق او مجلس سماع برپا می‌کرد.

در خاتمه باید گفت، پس از مرگ پروانه، قلمرو حکمرانی سلاجقه روم که بر اثر امنیت، بسیاری از دانشمندان و فضیای بنام را پناه داده بود، با انحطاط و زوال قدرت

۱. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۱، ص ۵۰۳. ۲. میر، محمّدتقی: ص ۵۵.

۳. اوزون چارشیلی، اسماعیل حقی: ص ۳۱. ۴. ریاحی، محمّد امین: ص ۱۲۳.

۵. افلاکی، شمس‌الدین: ج ۱، صص ۳۳۵؛ ج ۲، ص ۷۲۱.

سلجوقیان درخشندگی خود را از دست داد و در واقع آرامش و امنیت با مرگ پروانه پایان یافت و شکوهی که آوازه آن تا اقصی نقاط شرق رفته بود، تمام شد و به تبع آن بسیاری از رجال به قتل رسیدند. به گفته آقسرای:

در آن سیلاب اذیت، هیچ‌کس را از صدور اخبار و اکابر احرار و افاضل ابرار دور روزگار امان نداد.^۱

منابع

- آقسرای، کریم‌الدین محمود بن محمد. تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
- ابن بی‌بی. مختصر سلجوق‌نامه، به اهتمام هوتسما، ۱۹۰۲م.
- ابن فوطی، ابوالفضل عبدالرزاق. الحوادث الجامعة و التجارب الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة، ترجمة عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
- _____ . معجم‌اللقاب، چاپ لاهور، ۱۳۵۹ / ۱۹۴۰م.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد. مناقب العارفين، ج ۱، به تصحیح تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، ج ۲، ۱۳۶۲.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی. تاریخ عثمانی، ج ۱، ترجمه ایرج نوبخت، تهران، کیهان، ج ۲.
- بازورث، دارلی دران و... دولت سلجوقیان، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۸۰.
- بدیع‌الزمان فروزانفر. زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، تهران، زوار، ۱۳۶۶.
- جامی، عبدالرحمن. نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح محمود عابدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. راز بقای ایران در سخن مولوی، گنج دانش، ج اول، ۱۳۷۱.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۵.

- دایرةالمعارف ترک، ذیل مدرسه توقات.
- رازی، نجم‌الدین. مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ریاحی، محمدامین. نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. جستجو در تصوف، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- سپهسالار، فریدون. رساله سپهسالار، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶.
- سلیم، غلامرضا. تعلیم و تربیت در ربیع رشیدی، مندرج در مجموعه مقالات دومین کنگره ربیع رشیدی.
- طباطبایی، سید جواد. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷.
- عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی. دیوان، به اهتمام پروین قائمی، تهران، نشر پیمان، ۱۳۸۱.
- _____ . کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۳۸.
- فرانکلین دین، لوئیس. مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب، درباره زندگی و معارف و شعر جلال‌الدین محمد بلخی، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، نامک، ۱۳۸۴.
- فرغانی، سعیدالدین سعید. مشارق الدراری الزهر فی کشف حقائق نظم الدرر، با مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، انجمن فلسفه و عرفان اسلامی، ۱۳۵۷ش.
- لاهیجانی، م. م. رجال دو هزار ساله گیلان، نجف، مطبعة الآداب، بی تا.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۹.
- مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان به قلم جمعی از نویسندگان، گردآوری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (آنکارا)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۶۹.
- مولانا جلال‌الدین رومی. فیه مافیه، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- _____ . مکتوبات، به کوشش جمشیدی پور - غلامحسین امین، تهران، بنگاه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۳۵.
- میر، محمدتقی. شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی، دانشگاه شیراز، ۲۵۳۶.